

ایران دوران پهلوی ورسالت امام خمینی(ره) از منظر مقام معظم رهبری(مدظله)



پرتال جامع علوم انسانی

مقام معظم رهبری(مدظله) در نماز جمعه تهران در نهم مهرماه ۱۳۷۸ و به مناسبت سالروز میلاد فرخنده حضرت فاطمه (س) و یکصدمین سال تولد امام راحل (قدس سره) مطالبی را بیان کردند. ایشان در بخشی از خطبه نخست به بیان اوضاع ایران در اواخر دوره قاجار و پیدایی دودمان پهلوی و میزان سرسپردگی حاکمیت پهلوی ها به بیگانگان به ویژه انگلیس و آمریکا و اهتمام امام خمینی در احیای روح خودباوری و استقلال، همچنین احیای روح دینی و تقویت ایمان در مردم پرداختند. همچنین به سه خصوصیت ممتاز امام که همانا خردمندی و دانایی، دین‌داری و ایمان روشن بینانه و شجاعت و دلیری و جان‌نثاری است، اشاره کردند. با توجه به اهمیت بیانات معظم له در حوزه تاریخ معاصر ایران به منظور آگاهی فرهیختگان عرصه تاریخ و فرهنگ به فرازهای اصلی آن اشاره می‌شود.

بسا باشد که مردی آسمانی به جانی سر فرزند لشکری را نهد جان در یکی تیر و رهاند ز ننگ تیره روزی کشوری را امام (ره) با سه خصوصیتی که در وجود او در هم تنیده بود وارد میدان شد. البته ویژگی‌های مثبت امام یک فهرست طولانی دارد؛ اما چون این سه خصوصیت به هم ارتباط دارند و تأثیر بارز و هماهنگی با یکدیگر دارند لذا من این سه خصوصیت را انتخاب کردم. او این میدان را طی کرد تا به نقطه‌ای نزدیک پیروزی - یعنی سال ۱۳۵۷ رسید. امام حالا در مقابل حادثه عجیبی قرار گرفته است و آن، پیروزی نهضت اسلامی به پشتیبانی یک ملت با همه وجودش است. آن پیروزی، نه فقط پیروزی بر یک رژیم فاسد و ارتجاعی بود، بلکه آن رژیم فاسد چون از پشتیبانی تقریباً همه قدرت‌های استکباری آن روز برخوردار بود، این پیروزی، پیروزی بر همه آن قدرت‌های استکباری به حساب می‌آمد. او می‌خواهد این مملکت را با سلیقه و نظر و نسخه اسلام اداره کند. در مقابل او چیست؟ کشوری که نزدیک ۲۰۰ سال از جوانب گوناگون بر آن فشار آوردند تا همه خصوصیات ممتاز یک ملت بزرگ را در آن بکوبند و ضعیف و سرکوبش کنند. اگر به تاریخ این ۲۰۰ سال اخیر مراجعه کنید، عظمت کار امام را بهتر درمی‌یابید. من تأکید می‌کنم که جوانان این مقطع تاریخی را بخوانند. دستگاه‌های تبلیغی هم حقایقی را که در این مدت بر سر این کشور آمده، برای مردم تبیین کنند به نظر من در این خصوص کار کمی شده است.

از اوایل قرن نوزدهم میلادی که مامور انگلیسی «سرجان ملکم» از مرز هندوستان وارد ایران شد؛ یعنی از زمان حکومت فتحعلی شاه قاجار که با هدایای اغوا کننده و گران قیمت برای رجال درباری و سیاستمداران فاسد وارد ایران شدند و استعمار انگلیسی یا

به تعبیری دیگر نفوذ ویرانگر انگلیسی چون استعمار به معنای متداولش در ایران پیش نیامد اما بدتر از استعمار پیش آمد - حکومت‌های ایرانی را به شدت در مشقت گرفتند و هر کاری خواستند به وسیله آن‌ها انجام دادند. از آن روز تا روزی که انقلاب پیروز شد، حدود صد و هفتاد، هشتاد سال طول کشیده است. در تمام این مدت، همه عوامل قدرت - قدرت‌های بزرگ جهانی، عوامل قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی - کار کرده بودند برای این که این ملت ریشه‌دار تاریخی با فرهنگ شجاع بزرگ را آن چنان ضعیف و خرد و نومید و مایوس کنند که هیچ خطری از ناحیه او، قدرت‌های بزرگ را تهدید نکند. امام در مقابل چنین واقعیتی قرار گرفتند البته از این صد و هفتاد، هشتاد سال عمده مدتش دولت انگلیس از سال ۳۲ به بعد دولت آمریکا در اواسط هم نفوذ دولت روسیه و رقابت‌های روس و انگلیس در ایران بود. در دوران قاجاریه یک طور، در دوران رژیم پهلوی به مراتب خطرناک‌تر و سخت‌تر.

هر کاری توانسته بودند با این ملت کردند. نتیجه این شد که در مقابل امام کشوری وجود داشت که از لحاظ سیاسی وابسته و تابع بود. هر کاری که دولت آمریکا در آن برهه اراده می‌کرد در ایران انجام می‌گرفت. هر کاری می‌خواستند می‌توانستند بکنند. در زمینه اقتصادی، در زمینه نفت، در زمینه انتصابات، در زمینه دولت‌ها، فلان دولت برود، فلان دولت بیاید - در زمینه ارتباطات بین‌المللی، در زمینه عادات و رفتاری که بر مردم تحمیل می‌شد، در زمینه دانشگاه‌ها؛ بنابراین هر کاری می‌خواستند در ایران بکنند می‌توانستند.

ما کاملاً تابع و وابسته شده بودیم. از لحاظ اقتصادی، کاملاً مصرف کننده و فقیر بودیم. همه چیز را باید وارد می‌کردیم. من یک وقتی گفتم اما بعضی‌ها باور نمی‌کردند؛ اما باور کنید که

در کشور ما دسته بیل هم وارد می‌کردند. سوزن خیاطی وارد می‌کردند، انواع و اقسام خوراکی‌ها وارد می‌کردند، انواع و اقسام محصولات صنعتی وارد می‌کردند. همه چیز مصرفی بود؛ یعنی این ملت، این استعدادها، این مغزها و این جوانان، قدرت یا فرصت این را نداشتند که بخشی از نیازهای خودشان را خودشان تولید کنند که بتوانند بگویند ما به خارج احتیاجی نداریم. اگر صنعتی را هم در داخل کشور می‌آوردند - مثل صنعت خودروسازی، یا ذوب‌آهن و امثال این‌ها که به شکل بسیار ناقص وارد کشور شده بود - سر تا پای آن صنعت وابستگی بود. وسایل پیشرفته و مدرن هم که می‌فروختند - مثل هواپیماهای جنگی - اجازه تعمیر آن‌ها را به داخل نمی‌دادند. تعمیرش هم باید در خارج انجام می‌گرفت. از لحاظ اقتصادی صدرصد وابسته و مصرف کننده. از لحاظ علمی تقریباً صفر. این ملت هیچ حرف تازه‌ای در بازار علم و دانش نوبی جهانی نداشت. در دانشگاه‌ها - که البته از لحاظ کمیت هم بسیار کم بودند، که در آخرین سال‌های رژیم پهلوی در حدود یک دهم وضع فعلی دانشجو در کشور بود - اگر درسی در کلاسی گفته می‌شد - در هر زمینه‌ای، چه علوم انسانی، چه علوم فنی و صنعتی، چه علوم طبیعی - همان حرف‌های دیگران بود. چیز نوبی از لحاظ علمی وجود نداشت. از لحاظ ثروت ملی، غارت زده بودیم. نفت را می‌بردند، معادن را می‌بردند، همه چیز را می‌بردند، به هر قیمتی که خودشان می‌خواستند. از لحاظ اجتماعی و وضعیت فقیر و غنی، کشور به شدت مفلوک بود. هزاران، بلکه ده‌ها هزار روستا در این کشور بود که برق و آب تصفیه شده و امثال این‌ها را ندیده بودند، نه امیدش را داشتند. فقط به تهران و چند تا شهر بزرگ می‌رسیدند آن هم به آن شکلی که همان روز تهران یکی از کثیف‌ترین و زشت‌ترین پایتخت‌های دنیا محسوب می‌شد. فقط به خودشان می‌رسیدند. هر جا خودشان جای پای



از مرتجع‌ترین حکومت‌ها را داشتیم سلطنت موروثی بود؛ یک نفر بمیرد مردم مجبور باشند فرزند او را در هر سنی، با هر شرایطی و با هر خصوصیتی، به حاکمیت مطلق خودشان قبول بکنند. نه معیاری، نه علمی، نه تقوایی، نه عقلی هیچ چیز ملاک نباشد. چنین رژیم‌ها را در ایران در قانون اساسی هم برده بودند. قانون اساسی که زیر چکمه‌های رضاخان و زیر برق نگاه‌های مأموران رضاخانی در همین تهران تصویب شده بود. ایران در دنیا ذلیل شده بود در مجامع جهانی نامی از ایران به عنوان صاحب یک نظر، صاحب یک رأی، صاحب یک شخصیت وجود نداشت. صدقه بگیر و محل آزمایش دیگران شده بود. بعضی از نظرات اقتصادی و غیره را برای این که آزمایش کنند، اینجا عمل می‌کردند تا ببینند چگونه جواب می‌دهد

اخلاق‌های پیشبرنده یک ملت، امید و تحرک جدیت است. ملتی که ناامید باشد، ملتی که از آینده خود مأیوس باشد، ملتی که خود را تحقیر کند، پیشرفت نخواهد کرد.

داشتند آنجا فرودگاه هم بود، وسایل راحتی هم بود، اما آن جایی که مربوط به خودشان نبود به کلی رها شده بود. شکاف طبقاتی در اعلی درجه خود بود. از لحاظ اخلاقی، ترویج فساد بود. در دوره پیش از انقلاب -همان سال‌های اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه پنجاه بارها در سخنرانی‌هایی که برای جوانان تشکیل می‌شد، از روی شواهد و قراین می‌گفتم این وضعیتی که ما از لحاظ بی‌بندوباری و بی‌حجابی و فحشا در کشورمان داریم، در کشورهای اروپایی نیست، واقعاً هم نبود. من اطلاع داشتم و البته در کشورهای اروپایی ممکن بود فلان مرکز فساد وجود داشته باشد، اما عرف زندگی مردم در آنجا -مثلاً وضع و پوشش و رفتار زنان - بهتر از آن چیزی بود که انسان بخصوص در بعضی از شهرهای ما ملاحظه می‌کرد و می‌دید. از لحاظ اخلاقی مردم دچار انواع و اقسام آسیب‌های اخلاقی بودند؛ نه فقط اخلاق شهوانی. توسط آن‌ها، ارتباطات مردم، مراودات مردم، تکیه و اعتماد مردم، همه‌اش آفت زده شده بود. این طوری پیش برده بودند و اراده کرده بودند بحث تعمد بود.

مردم را بی‌حال و بی‌حوصله و ناامید می‌خواستند. اخلاق‌های پیشبرنده یک ملت، امید و تحرک و جدیت است. ملتی که ناامید باشد، ملتی که از آینده خود مأیوس باشد، ملتی که خود را تحقیر کند، پیشرفت نخواهد کرد. هر جنسی که گفته می‌شد در داخل تولید شده است، خود این داخلی بودن معنایش این بود که ارزشی ندارد خود افراد، تحصیل کرده‌ها، دیگران به ما می‌گفتند که ایرانی یک لوله‌نگ - آن آفتابه‌های گلی قدیمی - را نمی‌تواند بسازد! یعنی نسل پیشرفته علمی هم نسبت به آینده علمی این کشور ناامید بود. این آن مشکل اخلاقی است.

ما از قافله علم و تمدن دنیا عقب بودیم. از لحاظ نظام حکومتی و حکامی که در این کشور حکومت می‌کردند، یکی

از لحاظ معنوی، فقیر؛ از لحاظ مادی فقیر؛ از لحاظ شخصیتی فقیر. امام در مقابل چنین جامعه و چنین کشوری قرار گرفته بود.

البته نکته بسیار مهمی در این جا وجود داشت و آن این بود که ملت ایران ملت بزرگ و با استعدادی است. آن حالتی که به وجود آورده بودند، یک حالت عارضی بود. وقتی فریاد امام بلند شد ملت خود را تکان داد. البته از روزی که امام شروع کرد تا روزی که این آقایانوس عظیم تموج پیدا کرد و به خروش افتاد پانزده سال طول کشید پانزده سال پرنج- اما ملت، ملتی اصیل، ریشه دار، با استعداد، با فرهنگ، با غیرت و با دین بود و توانست خود را از آن حالت تخدیری و خواب آلودگی نجات بدهد و بلند شود؛ توانست شخصیت خود را در دوران مبارزه - بخصوص در یکی دو سال اخیر - نشان بدهد. این آن نقطه قوت بود. اما آن واقعیت‌ها که در طول سال‌های متمادی در این کشور تحمیل شده بود و آثارش را در زندگی گذاشته بود، در مقابل امام بود. حالا امام می‌خواهد این جامعه را به شکل مطلوب و آرمانی بسازد. چه کار باید بکند؟ ببینید چقدر این مهم است شوخی نیست. شما مثلاً به نقطه‌ای رفته‌اید که مصالح هست، امکانات هست، فضا هست اما ساختمان ویرانه و در هم ریخته است. می‌خواهید از این مصالح و از این فضا یک بنای شامخ و با عظمت و ماندگار درست کنید. هر مهندسی نمی‌تواند این کار را بکند. اینجاست که آن هویت و شخصیت عظیم خودش را نشان می‌دهد امام به این ملت و به این کشور و به این صحنه و به این مصالح نگاه کرد. او اسلام را می‌شناخت، آرمان‌های اسلامی و احکام اسلامی را هم می‌دانست و می‌خواست با مصالح اسلامی و به دست این مردم، بنای شامخ یک حکومت عظیم، مستقل، سر بلند، خوشبخت‌کننده، پیشرونده و جبران‌کننده ضعف‌های گذشته را به وجود بیاورد. در این مردم چه چیزی

**وقتی روح دینی در ملتی بود،
اثر آن فقط این نیست که از
لحاظ شخصی، مردم خوب
و پاکیزه و پارسایی خواهند
شد. اثر روح دینی، در زندگی
اجتماعی منعکس می‌شود.**

را باید بیش از همه چیز دنبال بکنند؟ اولویت چیست؟ امام اولویت‌ها را تشخیص داد و انتخاب و دنبال کرد. به نظر من این اولویت‌ها در درجه اول دو چیز بود. ما که از روز اول خیلی از فرمایش‌ها، افکار و قضاوت‌ها و نحوه برخورد امام با قضایا را از نزدیک شاهد بودیم، می‌توانیم درست بفهمیم. امروز شما هم اگر به بیانات امام نگاه کنید رفتار امام را ببینید و آنچه را که از امام می‌دانید جلوی‌تان بگذارید همین دو چیز را به طور برجسته مشاهده می‌کنید. اول، احیای روح خودباوری و استقلال در مردم. در طول سالیان دراز به مردم تفهیم شده بود که شما نمی‌توانید. هر چه افراد از همه طبقات - روحانی، غیر روحانی، دانشگاهی، عالم، جاهل - می‌گفتند، پاسخ می‌دادند که نمی‌شود و فایده‌ای ندارد. این روحیه باید عوض می‌شد. این‌گونه خلیقات اجتماعی، مثل خلیقات فردی نیست. خلیقات فردی هم به آسانی عوض نمی‌شود، اما خلیقات اجتماعی خیلی دشوارتر است. امام باید این را به روح خودباوری و اتکا به نفس و مشی مستقل تبدیل می‌کرد. برای خاطر این خصوصیت، امام باید هیچ‌گونه دخالت و نفوذی را از غیر این ملت بر این ملت تحمیل نکند و نکند. این که می‌بینید امام این‌گونه در مقابل آمریکا و در مقابل شوروی آن روز می‌ایستاد به خاطر این بود. آمریکایی‌ها بیست و پنج سال تمام سرشان را پایین انداخته بودند و به اینجا آمده بودند. سفره گسترده‌ای بود که این‌ها و یک مشت مزدور هر کار

خواسته بودند کرده بودند تا ماههای اول انقلاب هم هنوز قطع امید نکرده بودند. من قضایایی را در ذهن دارم که حالا وقت نیست آنها را بگویم. امام، به کل نوک همه این پر مدعاها را چید. اگر اندکی غفلتی از امام سر می‌زد از طرق مختلف و از پنجره‌های متعدد، همان کسانی که از در بیرون کرده بودند دوباره وارد می‌شدند. امام قرص و محکم جلوی نفوذ و تسلط بیگانه را به هر کیفیتی بست و ایستاد. این اولین نقطه بود.

دومین چیزی که امام بر روی آن نهایت اهتمام را داشت، احیای روح دینی و تقویت ایمان در مردم بود. همان ایمانی که در خودش وجود داشت. لذا روی مسائل دین - تعبد و هر آنچه که به دین مربوط می‌شد - نهایت کوشش و دقت را داشت و هیچ حاضر نبود در این زمینه کوتاه بیاید. چون دین علاج‌کننده است. وقتی روح دینی در ملتی بود، اثر آن فقط این نیست که از لحاظ شخصی، مردم خوب و پاکیزه و پارسایی خواهند شد. اثر روح دینی، در زندگی اجتماعی منعکس می‌شود. اگر این درست باشد. برای همین هم بود که با دینی که امام ترویج می‌کرد اسلامی که امام آن را اسلام ناب می‌نامید، همه دشمنان بزرگ دنیا و دنباله‌هایشان در داخل کشور، شروع به مخالفت کردند. به عنوان اینکه این دین، سیاسی و حکومتی است. گاهی هم دایه دلسوزتر از مادر می‌شدند - که حالا هم گاهی می‌شوند - که آقا شما دین سیاسی و دین حکومتی را که مطرح می‌کنید، دین از نظر مردم ضعیف می‌شود، ایمان دینی مردم سست می‌شود. این درست عکس واقعیت است. وقتی دین در یک جامعه بود، روح فداکاری در آن جامعه هست. وقتی دین در یک جامعه بود، آگاهی و هوشیاری و احساس مسئولیت در یک جامعه هست.

برگرفته از:

فصلنامه تاریخ معاصر ایران شماره ۱۱